

# ساختار شناسی هفتمین انتخابات

نوشته دکتر انور خامدای



در سال (کشور ما حدود ۴/۴۱ میلیون جمعیت داشته و حائزان شرایط انتخاب کردن (داشتن بیش از ۱۵ سال تمام) ۸/۲۴ میلیون بوده‌اند. یعنی ۶۲ درصد آنها در رأی دادن شرکت کرده‌اند. به همین سان در انتخابات دوره سوم (فروردین ۱۳۶۷) جمعیت ایران حدود ۶/۴۷ میلیون، حائزان شرایط انتخاب کردن ۶/۲۸ میلیون و رأی دهندگان ۱۷ میلیون یعنی ۵۹٪ حائزان بوده‌اند. و نیز در انتخابات دوره چهارم (۱۳۷۰) جمعیت ایران حدود ۵۵ میلیون، حائزان شرایط حدود ۳۳ میلیون و رأی دهندگان ۱۶ میلیون یعنی ۴۸٪ بوده‌اند. بدین قرار، در این چهار دوره نسبت شرکت کنندگان در انتخابات مسلماً کاهش یافته و سیر نزولی داشته است. اما در انتخابات دوره پنجم ناگهان این وضع تغییر می‌کند و ما شاهد افزایش شدید شرکت کنندگان هم از جهت مطلق و هم از نظر نسبی می‌باشیم. در زمان این انتخابات جمعیت ایران حدود ۵۹ میلیون، حائزان شرایط ۴/۳۵ میلیون و رأی دهندگان ۷/۲۴ میلیون یعنی ۶۹ درصد واجدان شرایط انتخاب کردن بوده‌اند. ملاحظه می‌کنید که در انتخابات دوره پنجم یک تغییر کمی فوق‌العاده در شرکت مردم در انتخابات هم از جهت مطلق و هم از لحاظ نسبی روی داده است.

افزون بر این، در انتخابات دوره پنجم ما شاهد یک تغییر کیفی مهم نیز نسبت به انتخابات دوره چهارم بوده‌ایم. در انتخابات دوره پنجم هم تعداد کاندیداها و هم تنوع آنها بسیار بیش از دوره چهارم بوده و این نشانه اقبال گروه‌های بیشتری از مردم از انتخابات بوده است. مهمتر از اینها، در دوره پنجم ما ناظر یک تغییر مهم در نتیجه انتخابات نسبت به دوره چهارم هستیم. در دوره چهارم نتیجه انتخابات کلاً به سود گروه معینی یعنی هیئت مؤتلفه و عناصر همگام و همسو با آنها بود و اینها تسلط مطلق بر مجلس چهارم یافتند و گروه‌های دیگر را از مجلس بیرون راندند. اما در دوره پنجم نتیجه انتخابات بکلی متفاوت بود. بطوری که دارنده همین قلم در شماره ۶۴ همین مجله نشان داده است، در مجلس پنجم گروه هیئت مؤتلفه و همسویان آن حدود یک سوم از کرسیها را بیشتر در اختیار ندارند. یک سوم از کرسیها نیز در اختیار گروه‌های رقیب آنها مانند کارگزاران، روحانیون مبارز، محاهدین انقلاب اسلامی و خانه کارگر و غیره قرار دارد. ثلث سوم کرسیها را عناصر «مستقل» یعنی

جهت بیشتر صورت تشریفاتی داشت. اما در انتخابات اخیر، بعکس آنها، رعایت امانت بسیار مهم و مؤثر می‌نمود و مورد توجه کامل بود.

اکنون به بینیم دلیل و علت اینکه می‌گوییم چنین تحولی را در انتخابات اخیر می‌شد از پیش ملاحظه کرد و انتظار داشت چیست؟ اینکه این انتخابات تشریفاتی نخواهد بود و میدان یک رقابت جدی و واقعی خواهد شد، پیش‌بینی پذیر می‌نمود. چون اگر می‌خواستند جز این باشد، مجلس و مجمع مصلحت نظام انتخاب آقای رفسنجانی را برای یک بار دیگر پخاطر شرایط استثنائی موجود، تصویب می‌کردند و آب هم از آب تکان نمی‌خورد. اینکه با این پیشنهاد که در آغاز مطرح شد، گردانندگان اصلی نظام مخالفت کردند، نشانه رقابتی بود که در درون نظام وجود داشت و بسوی برخورد جدی میان جناح‌های آن کشیده می‌شد. یک چنین برخوردی منطقی می‌بایست در میدان انتخابات ریاست جمهوری روی دهد، چون یک جناح قوه مقننه و قوه قضائیه را در دست داشت و اگر بر قوه مجریه هم مسلط می‌شد بر تمام نظام فرمانروا می‌گردید و با آسودگی خاطر می‌توانست طرح‌هایی را که برای تحول بنیادی نظام دارد عملی سازد. به همین مناسبت انتخابات ریاست جمهوری برای جناح‌های دیگر نیز حیاتی بود.

همچنین نشانه‌هایی وجود داشت که شرکت فراینده مردم را در این انتخابات محتمل می‌نمود. مهمترین این نشانه‌ها شرکت گسترده‌تر و جدی‌تر مردم در انتخابات دوره پنجم مجلس شورای اسلامی بود که سال گذشته انجام گرفت. در مورد شرکت مردم در انتخابات مجلس نیز در دوره‌های اول تا چهارم همان سیر نزولی که در انتخاب رئیس جمهور گفتیم مشاهده می‌شد. آمار زیر گرچه تقریبی است ولی بگونه قابل اعتمادی نشان دهنده واقعیت است. در انتخابات دوره اول مجلس شورای اسلامی ۱۴ میلیون نفر شرکت کرده‌اند. جمعیت ایران در آن هنگام یعنی ۱۳۵۸ حدود ۲۶ میلیون و حائزین شرایط انتخاب کردن (داشتن ۱۸ سال به بالا) حدود ۲۰ میلیون بوده‌است. بدین سان در آن دوره ۷۰ درصد حائزان شرایط در انتخابات شرکت کرده‌اند. اما در انتخابات دوره دوم مجلس (فروردین ۱۳۶۳) ۴۸/۱۵ میلیون نفر شرکت داشته‌اند. با توجه به سیر صعودی جمعیت (۵/۳ در صد

برخلاف نظر کسانی که نتیجه انتخابات اخیر ریاست جمهوری را کاملاً غیر منتظره و غیر قابل پیش‌بینی می‌دانند، به نظر من از ماهها پیش علائم و آثاری وجود داشت که با توجه به آنها می‌شد چنین تحولی را پیش‌بینی کرد. البته منظورم این نیست که کسب چنین پیروزی به این نسبت، یعنی کسب ۷۰٪ درصد آراء و ۲۰ میلیون رأی، برای آقای خاتمی قابل پیش‌بینی بود. نه، یک چنین رأی مسلماً برای همگان غیر منتظره و معلول عوامل بسیار متعدد و متنوعی بود که بعضی از آنها در آخرین روزهای پیش از انتخابات و حتی در روز رأی‌گیری پدید آمد و اثر بخشید. بلکه منظورم این است که تفاوتی را که این انتخابات اخیر از لحاظ کمیت و کیفیت و نتیجه آن با تمام انتخابات گذشته داشت، می‌شد پیش‌بینی کرد. از لحاظ کمیت درصد شرکت کنندگان به واجدین شرایط انتخاب کردن که در انتخابات ریاست جمهوری گذشته کلاً سیر نزولی داشت به گونه چشمگیری به سیر صعودی مبدل شد و بیش از ۸۰ درصد واجدین شرایط پای صندوقها رفتند. از نظر کیفیت نیز این انتخابات با انتخابات پیشین، بجز نخستین انتخابات ریاست جمهوری، دو تفاوت عمده داشت: یکی رقابت جدی و واقعی میان کاندیداها و دیگری رعایت امانت در قرائت و شمارش آراء. در پنج انتخابات گذشته (دوره دوم تا دوره ششم) تنوع کاندیداها به گونه‌ای بود که رقابت جدی و حقیقی میان آنها احساس نمی‌شد و بیشتر تشریفاتی به نظر می‌رسید. چون کاندیدای پیروزمند و رئیس جمهور آینده از پیش معلوم و مشخص بود. در انتخابات اخیر چنین وضعی وجود نداشت. همچنین در انتخابات گذشته کسی چندان توجه و دقتی به رعایت امانت در قرائت و شمارش آراء نداشت، چون نتیجه آنها از پیش معلوم بود و بدین

نازه وارد شدگان و عناصر مزد و در حال نوسان اشغال کرده‌اند. اگر گروه اول توانسته است اکثریتی در مجلس به دست آورد بوسیله جلب همین عناصر بوده است. ولی این اکثریتی منسجم مانند مجلس چهارم نیست. تحول دیگری که در این انتخابات دوره پنجم مجلس روی داد سرسختی و مقاومت انتخاب کنندگان در چند حوزه و اثبات حقانیت خواست‌های خود به شورای نگهبان بود. در این حوزه‌ها در دور دوم مردم با شمار افزونتری به انتخاب شدگان دور اولی که صلاحیتشان را شورای نگهبان رد کرده بود رأی دادند و آنها را به مجلس فرستادند. چنین پدیده‌ای هیچگاه در دوره‌های پیشین روی نداده بود.

### بررسی عوامل درونی و بیرونی

از مجموع آنچه شرح دادیم و بررسی و تعمق در انتخابات دور پنجم مجلس می‌شد فهمید که دگرگونی مهمی در جز انتخاباتی کشور، هم از طرف مردم به صورت استقبال بیشتر و دخالت جدیتر، و هم از طرف نظام به شکل مراقبت افزونتر و قانونی‌تر، روی داده است. همچنین معلوم بود که این روند رو به افزایش است و به احتمال قوی در جریان انتخاب هفتمین رئیس جمهور آشکارتر خواهد شد. ضمناً این دگرگونی چندان غیرمنتظره و شگفت‌انگیز هم نبود و با توجه به حوادث مهمی که پس از انتخابات دوره چهارم مجلس در ایران، گر منطقه و در جهان روی داده است می‌شد آن را پیش‌بینی کرد. در این شش سال تعادل سیاسی جهان و بویژه خاور نزدیک بطور ناگهانی و سریعی برهم خورد و شرایط نوی حکمفرما گردید که نمی‌توانست در کشور ما بی‌تأثیر باشد. در این فاصله اتحاد شوروی فروپاشید، جنگ سرد و رقابت دو ابرقدرت از بین رفت. هشت کشور نوپدید در آسیای میانه و قفقاز پدید آمد، قدرت نظامی عراق نابود شد، آمریکا در تمام منطقه چنگ انداخته است و از هر سو کشور ما را تهدید می‌کند، خلیج فارس را به انبار باروت تبدیل کرده است، ارتش سالاران ترکیه و پاکستان را آشکار به دست‌اندازی و تجاوز در منطقه تشویق و تحریک می‌کند، کردها را در عراق به نام قومیت و ملیت و طالبان را در افغانستان به نام اسلام تجهیز و به آشوبگری و کشتار وامی‌دارد. در چنین شرایطی هیچ ایرانی مہین پرستی نمی‌تواند آسوده خاطر بنشیند. هم‌زمان در درون کشور مانع تحولات اقتصادی و اجتماعی قابل ملاحظه‌ای روی داده که بر آشفتنگی و عدم تعادل اجتماعی افزوده است. اجرای طرح‌های اقتصادی هنگفت و واگذاری کارخانه‌ها و مؤسسات دولتی به بخش خصوصی، همراه با تندروها، بی‌دقتی‌ها و خاصه خرجهای اقتصادی و مالی، کشور را دستخوش بحران و مشکلات سهمگینی کرده است مانند تورم افسارگسیخته، فساد مالی و اجتماعی روزافزون، فقر و در ماندگی توده عظیم مزدبگیران و حقوق‌بگیران، گسترش بیکاری و کارهای انگلی در سطح جامعه، و از

همه مهمتر پیدایش ثروتهای هنگفت بادآورده در دست قشری از نوکسگانی بی‌درد و بی‌علاقه به کشور و ایجاد فاصله طبقاتی میان آنها و توده ملت که روز به روز شکاف آن عمیق‌تر می‌شود. این نابسامانیها موجب هیجانها و آشوبهایی خودانگیخته و از روی احساسات و خشم و عصبانیت در محرومترین قشر مردمان شهری گردید، مانند حوادث مشهد، شیراز، اراک، تبریز، قزوین، اسلام شهر و غیره. مسلماً چنین حرکات نااندیشیده و آشوبگرانه‌ای نمی‌توانست نتیجه‌ای داشته باشد و سرکوب شد. اما بی‌اثر نبود. این آشوبها هشدار بود به تمام ایرانیانی که به سرنوشت خود و سرنوشت کشور و نسلهای آینده علاقه داشتند، تا در جستجوی راه عاقلانه و بخردانه‌ای برای رفع این نابسامانیها یا دست کم جلوگیری از گسترش و افزایش آنها برآیند. بر همه این اشخاص چه در میان مردم و محرومان بودند و چه در زمره دولتمردان و زمامداران کشور، آشکار بود که این راه جز از طریق مسالمت جویانه، جز به وسایل قانونی و مشروع نتواند بود. از این رو آنها که به قانون پشت کرده بودند به آن روی آوردند و آنها که قانون را جز در حرف نمی‌شناختند و نمی‌خواستند مجبور شدند به عمل کردن آن گردن نهند. درک این فراگرد نیاز به توضیح مبسوطتری دارد که اینک به آن می‌پردازیم.

انقلاب ایران، بر اثر شرایط پیچیده‌ای که آن را پدید آورد، بقدری فراگیر بود که بجز عده بسیار معدودی، توده عظیم و گسترده مردم خواراسته یا ناخوارسته، در صفوف آن قرار گرفتند. این انقلاب به هیچ طبقه یا دسته خاصی وابسته نبود. این انقلاب ملت ایران بود علیه استعمار و استبداد. از همین رو، یعنی به علت همین فراگیری، انسجام اصولی نداشت. طیف بسیار متنوعی از گروه‌ها، سازمانها و جمعیت‌های گوناگون، با عقاید و آرمانهای مختلف یا متضاد در این انقلاب شرکت فعال داشتند. از قشریون مذهبی مانند حجتیه و فدائیان اسلام گرفته تا بیست و هشت گروه چپ که همه خود را مارکسیست لنینیست خالص و ناپ معرفی می‌کردند، با عبور از گروه‌های متنوع مذهبی، مانند طرفداران مرحوم علی شریعتی، خلق مسلمان، نهضت آزادی، جاما و... و نیز گروه‌های ملی، آزادخواه، سوسیالیست، سوسیالیستهای اسلامی، مجاهدین اسلامی و مارکسیستهای اسلامی، در این طیف قرار داشتند. پیروزی انقلاب این طیف متحد را از هم گسست و پاره پاره کرد. جز این هم امکانی نبود. دو سال پس از پیروزی انقلاب، ملت ایران عمدتاً به دو بخش که هر کدام توده عظیمی بودند تقسیم شده بود: یک بخش آنها که به نظام اسلامی مستقر ایمان داشتند به اضافه قشرهایی که به دلایل و انگیزه‌های گوناگون دنبال هر رژیم مستقری می‌روند و تا هنگامی که آن رژیم بر ازیکه قدرت است از آن تبعیت می‌کنند. و بخش دیگر آنها که بر اثر علل و انگیزه‌های متفاوت مخالف این نظام بودند و آرزوی سرنوشتی و براندازی

آن را داشتند. البته برای بسیاری از این افراد، براندازی از مرحله آرزو و انتظار تجاوز نمی‌کرد. آنها اصولاً نمی‌توانستند باور کنند که یک چنین نظامی مدت زیادی دوام کند، چون این نظام با پندارها و معیارهایی که آنها از حکومت داشتند مطابق نبود. از این رو دانما از خود و از یکدیگر می‌پرسیدند: «پس کی این حکام خواهند رفت؟» و برای سرنوشتی ناگهانی این نظام فلسفه‌ها می‌یافتند و داستانها می‌ساختند. اما در مرحله عمل تنها کاری که می‌توانستند مقاومت منفی بود که عمدتاً در ندادن رأی یعنی خودداری از شرکت در انتخابات یا ریختن رأی سفید و نایاب به صندوقها خلاصه می‌شد. البته عده معدودی از این توده چند میلیونی از این حد فراتر می‌رفتند و به تحریک بیگانگان یا به ابتکار خود به عملیات براندازی دست می‌یازیدند که سرکوب و منهدم می‌گردید. اما اکثریت مطلق این بخش از مردم جز همان مقاومت منفی کاری انجام نمی‌دادند.

### طرف دوم قضیه

اما به تدریج و در مدت ده سال پز حادثه و پز تلاطم امیدها و آرزوهای این افراد به یأس مبدل شد. کم کم و به تجربه دریافتند که این نظام گرچه دلخواه آنها نیست، لیکن مستقر شده و کشور را مطابق برنامه و معیارهای خود اداره می‌کند و دنیا هم ذفاکتو آن را پذیرفته است و مقاومت منفی آنها جز اینکه خودشان را منزوی و مغرور کند و از فعالیت اجتماعی و سیاسی باز دارد، حاصلی نداشته و نخواهد داشت. عده کثیری از این بخش به امید اینکه در کشورهای دیگر بتوانند فعالیت اجتماعی را از سر گیرند و از استعدادها و آموخته‌های خود بهره‌مند گردند، به این کشورها پناه بردند و خود را آواره سرزمینهای بیگانه و ملتها و اقوام ناسازگار کردند. اما جز عده کمی از آنها نتوانستند خود را با این محیطهای بیگانه سازش دهند. بسیاری از آنها پس از چند سال آوارگی به میهن بازگشتند و بیشتر آنها که هنوز آواره‌اند در آرزوی بازگشتن به سر می‌برند. یکی از اینها که نویسنده سرشناسی هم هست، در پاسخ دعوت زنده‌یاد اخوان ثالث، گفته بود: «من حاضریم در وطن، گرسنگی، بیکاری و هرگونه بدبختی را تحمل کنم، اما مصاحبه‌های تلویزیونی سیاسی را نمی‌توانم» (نقل به مضمون). برآستی بسیاری از پناهندگان ایرانی در خارج از اینکه نمی‌توانند از نیرو، استعداد و کارشناسی خود برای میهنشان استفاده کنند. رنج می‌برند و مشتاقانه انتظار آرزوی فرارسیدن روزی را دارند که بدون ترس و لرز بتوانند به میهن باز گردند این حال و روز و روحیه آنهاست که از میهن ستواری شده‌اند. طرز تفکر آنهاست که در کشور مانده‌اند معلوم است. آنها بی‌شک سالها است که از مقاومت منفی و جدایی اجباری از اکثریت ملت خسته شده‌اند و مدتهاست آرزوی روزی را می‌کشیده‌اند که بتوانند دوش به دوش هم میهنان خود

در فعالیت سیاسی شرکت جویند و در انتخابات آزادانه رای بدهند. البته این یک طرف قضیه است. مسئله ما طرف دیگری هم دارد. شاعری گفته است: «تا که از جانب معشوقه نباشد کشتی کوشش عاشق بیچاره به جایی نرسد». دست بر قضا نظام و گردانندگان آن در مجموع نیز، در سالهای اخیر و بر اثر همان شرایط و تحولاتی که در پیش شرح دادیم، به این نتیجه رسیده‌اند که ناگزیرند سیاستهای گذشته خود را تعدیل کنند، از سیاستهای افراطی بکاهند و محیطی

فراهم آورند که اکثریت مطلق مردم، در آن امکان زیست و فعالیت مشروع داشته باشند. بدین سان در سالهای پس از جنگ تحمیلی و به ویژه از زمان اجرای برنامه‌های اول و دوم، جامعه ما شاهد دو پدیده، دو فراگرد جامعه شناختی در دو جهت روبه‌رو ولی مکمل هم بوده است. از یکسو فراگرد عوام و در هم آمیختگی (انتگراسیون) و از سوی دیگر فراگرد تفرق و چندگونگی (دیفرنسیاسیون). از یکسو همان گونه که شرح دادیم هم از سوی گردانندگان نظام و گروه‌های ترکیب‌کننده آن در مجموع و هم از طرف عامه مردم گرایش فزاینده‌ای به

در هم آمیختگی و همکاری و هم، آهنگی وجود داشته است. و از سوی دیگر هم در درون نظام و هم در میان ملت گرایش به تفرق و چندگونگی اندیشه و رفتار، و در عین حال تحمل و همزیستی متقابل رشد کرده است. این دو فراگرد که مکمل یکدیگرند علل بنیادی تحول شگفت‌انگیزی بسوده است که در انتخابات هفتمین دوره ریاست جمهوری روی داد. این دو گرایش، اگر همچنان ادامه یابد و بر اثر انسدادهایی گسسته نشود، موجب تحول تعدیل و استحکام نظام در جهت صلاح و فلاح جامعه خواهد گردید.

از این رو در لحظه کنونی

آقای خاتمی و گردانندگان بلند پایه نظام و ظایف و مسئولیت‌های سنگینی را به عهده دارند. کشور ما در یک لحظه حساس تاریخی قرار دارد، لحظه‌ای که اگر سکناداران این کشتی از هدایت درست آن غافل بمانند و نتوانند از فرصت فراهم شده برای آشتی و اتحاد تمام ملت بهره بگیرند، بیم آن می‌رود که همه با هم در گردابی سهمگین، که نمونه‌های آن را در افغانستان، تاجیکستان و عراق می‌بینیم، فرو افتند. ملت و مردم وظیفه خود را انجام داده، و با حدود ۳۰ میلیون رأی

## شرایط چنان شد که آنها که به قانون پشت کرده بودند به آن روی آوردند و آنها که قانون را جز در حرف نمی‌شناختند مجبور شدند به عمل کردن به آن گردن نهند.

خواست فراگیر خود را برای اتحاد و آشتی و همکاری ارائه کرده است. اکنون نوبت گردانندگان و زمامداران نظام به ویژه آقای خاتمی است که به این ندا پاسخ مثبت دهند. مردم چیز زیادی نمی‌خواهند. آنها بطور عمده سه چیز بیشتر نمی‌خواهند: قانون، امنیت و عدالت. آنها می‌خواهند همین قانون اساسی و قانونهای مصوب دیگر، اما به درستی و بدون تفسیرهای یکجانبه و انحرافی اجرا شود؛ جلوی هر امر خلاف قانون، از طرف هر کس که باشد، گرفته شود. منجمله رؤسای قوای مقننه، قضائیه و مجریه، و

مردم همچنین خواستار امنیت‌اند. امنیت به معنای وسیع کلمه، یعنی نه تنها امنیت جان و مالشان، بلکه امنیت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی. امنیت سیاسی یعنی اینکه هیچکس را به کنه داشتن عقیده و نظری و حزب یا حکم قانون و تشریفات قانونی نمی‌توان بازداشت کرد، هیچ زندانی را نمی‌توان شکنجه کرد، به منزل و مسکن اشخاص جز با حکم قانونی نمی‌توان وارد شد و به اموال آنها نمی‌توان دستبرد زد. امنیت اجتماعی بقدری گسترده است که تشریح آن در این مقاله نمی‌گنجد. اما امنیت اقتصادی نیز به همان اندازه امنیت سیاسی و اجتماعی و شاید بیش از آنها مهم است. همه مردم باید کار و درآمد مشروع داشته باشند و از درآمدهای نامشروع جلوگیری شود. کار برای کارگر امنیت زندگی است. برای کارگران باید کار مناسب فراهم شود و با بلای بیکاری که منشاء تمام مفاسد دیگر است، به بیکار برخاست. به همین گونه برای کارفرمایان باید امنیت بهره‌برداری مشروع تأمین شود. از مقررات دست و پاگیر و خلق الساعه که هر روز و هر لحظه تغییر می‌کنند خودداری شود.

از همه اینها سهمتر عدالت است. الملك یقی مع الکفر ولا یسقی مع الظلم. جامعه‌ای که عدالت و انصاف در آن وجود نداشته باشد محکوم به فنا است. متناسفانه جامعه ما روز به روز بیشتر به سوی بی‌عدالتی اقتصادی و اجتماعی پیش می‌رود. اینکه ثروتهای کلان، بی‌حساب و بآدآورده در دست یک مشت نوکیسه متمرکز باشد و اکثریت مردم زیر خط فقر زندگی کنند و بانان خالی و دو شیشه شیر دولتی در هفته زندگی کنند، بنیاد جامعه ما را به خطر افکنده است.

این برجهای سر به فلک کشیده اکثراً از پول بیمان و اشک و آه بیوه‌زنان و گرسنگان پدید آمده است. انصاف دهید کدام جامعه‌ای با چنین روندی می‌تواند پایدار بماند؟! □

ما امیدواریم آقای خاتمی با تکیه به ملت و پشتیبانی اکثریت قاطع مردم که صمیمانه خواهان اجرای قانون و تأمین امنیت و عدالت‌اند با این مشکلات به بیکار برخیزد و پیروز گردد.